

سوره «طارق» (۸۶)

ارتباط با سوره قبل

در این سوره نیز، همچون سایر سوره‌ها، ادامه مطالب و موضوعات سوره قبلی را بطور طبیعی و آشکار، مانند فصلی از کتاب که به دنبال فصلی دیگر می‌آید مشاهده نموده بدون آنکه احساس بیگانگی و انقطاع نمائیم رشته سخن را تعقیب می‌کنیم. ذیلاً پیوندها و مشابهت‌های این سوره را با سوره قبل (بروج) یادآور می‌شویم تا انسجام و تداوم مطلب روشن گردد:

۱- هر دو سوره با سوگند به آسمان آغاز می‌گردد (والسما ذات البروج — والسما و الطارق) در حالیکه در آغاز دیگر سوره‌های قرآن چنین سوگندی مشاهده نمی‌شود.^۱ در سوره بروج شگفتی تدبیر ربوبی را در صورت بروج می‌نمایاند و در سوره طارق «ربوبیت» خداوند را در کیفیت ستاره بخصوصی که طارق نامیده شده است. علاوه بر چنین سوگند آغازین، در متن سوره طارق نیز اشاره‌ای به «ماهیت» (ذات) آسمان می‌کند (والسما ذات الرجوع)، که توضیح دیگری است بر آنچه در آغاز سوره بروج آمده است (والسما ذات البروج).

۲- سوره «بروج» با تأکید بر «محفوظ» بودن قرآن ختم می‌شود (بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ) و سوره «طارق» از سوگندهای آغاز آن، نتیجه و جواب «محافظ» داشتن انسان گرفته می‌شود (ان کل نفس لما علیها حافظ). به این ترتیب با اتصال انتهای سوره بروج به ابتدای سوره طارق رشته کلام تداوم یافته از بعد دیگری به تبیین مسئله پرداخته می‌شود.

۱. البته کلمه «سما» علاوه بر دو سوره فوق، در آغاز دو سوره دیگر که قبل از آن قرار گرفته‌اند (انشقاق و انفطار) بکاررفته است. اما شکل سوگند نداشته بجای «واو» قسم، کلمه «اذا» در ابتدای آن اضافه شده است (اذا السماء انشقت — اذا السماء انفطرت)

همچنانکه قرآن در لوح محفوظی از تغییر و زوال نگهداری شده، اعمال انسانها و موجودیت و حیاتشان نیز با نیروئی پاسداری و محافظت می گردد. اصولاً مسئله مراقبت و مشاهده و محافظت و محیط بودن بر مخلوقات یکی از محورهای اصلی سوره بروج را تشکیل می دهد که تداوم آنرا در سوره طارق ملاحظه می نمائیم.

۳- در هر دو سوره موضوع بازگشت آینده انسان بسوی خدا با حرف «ان» و ضمیر «ه» مورد تأکید قرار گرفته است:

بروج آیه (۱۳) انه هو یبدی و یعید طارق آیه (۸) انه علی رجعه لقادر

با این تفاوت که در سوره بروج مسئله آخرت را از بُعد «یوم الموعود» بودن آن مطرح نموده به «اعاده» پدیده‌ها اشاره می کند (یبدی و یعید) و در سوره طارق از بُعد «رجعت» (انه علی رجعه لقادر - والسماء ذات الرجع).

گرچه معنای هر دو کلمه «رجوع» و «عود»، بازگشت می باشد، ولی در کلمه معاد و اعاده و عود (و مشتقات آن) بازگشت به حالت نخستین و وضع اولیه عموماً مورد نظر می باشد^۱، در حالیکه در «رجعت» مطلق برگشتن بدون توجه به وضع اولی مطرح است انسان بسوی خدا رجعت می نماید (الیه ترجعون - انالله و انا الیه راجعون - ان الی ربک الرجعی - الی الله مرجعکم...) ولی بسوی او «معاد»ی ندارد (چرا که معاد بازگشت به وضع اولیه است). این کلمه که در قرآن عمدتاً به معنای برگرداندن پدیده‌ها به حالت نخستین و جریان دادن زنجیره حیاتی بصورت دایره وار آمده^۲، متأسفانه به دلیل بی اطلاعی عمومی از فرهنگ قرآن، مفهوم بازگشت نهائی انسان در روز قیامت را پیدا کرده است و اصطلاحاً به آن «معاد روز قیامت» می گویند که بی معنی و غلط می باشد. عنوان «یوم المعاد» در قرآن هرگز مطرح نشده بلکه بجای آن مرتباً یوم الاخرة، یوم القیامة، یوم الدین، یوم الخروج، یوم البعث و عناوین دیگری بکار رفته است.^۳

۳- در هر دو سوره اعمال «کافرین» یعنی پوشندگان حقایق به گونه خاصی مورد توجه قرار گرفته است. در سوره بروج از کشتار مؤمنین و آتش زدن آنها به اتهام ایمان به خداوند عزیز و حمید نام می برد و ماهیت در تکذیب بودن کافران را مورد تأکید قرار می دهد (بل

۱. مثل آیات: ۵/۹۵ (ومن عاد فینتقم الله منه)، ۱۷/۸ و ان عدتم عدنا و ۲۸/۸۵ ان الذی فرض علیک القرآن لراذک الی معاد (مکه).

۲. توجه کنید به آیه ۵۵ طه (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاراً آخری) که مردن و برگشتن انسان به خاک را «معاد» نامیده است

۳. منظور از آغاز و اعاده خلق (انه یدبؤا الخلق ثم یعیده) که پنج بار در قرآن تکرار شده، استمرار دائمی خلق و تجدید و تکرار آن در زمین است

الذین کفروا فی تکذیب - والله من ورائهم محیط)، و در سوره طارق از کید مستمر آنها سخن می گوید (انهم یکیدون کیدا و اکید کیداً، فمهّل الکافرین امهلهم رویداً)، بنابراین جبهه مقابل حق در هر دو سوره ثابت هستند.

۴- در پایان هر دو سوره از حقایق ارائه شده نتیجه ای در ارتباط با «قرآن» گرفته می شود تا حقانیت و عظمت این کتاب هدایت را که متضمن چنین اخبار و آگهی هائی از عظمت های آسمان و ستارگان و آینده جهان است نشان دهد:

سوره بروج: (۲۱ و ۲۲) بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ

سوره طارق: (۱۳ و ۱۴) انه لقول فصل و ما هو بالهزل

«طارق» چیست؟

کلمه «طارق» که به عنوان مهمترین یا یکی از پدیده های شگفت انگیز آسمان در آغاز این سوره مورد سوگند قرار گرفته (والسما و الطارق) و به عنوان نام سوره (که راهنمای شناخت مطالب و محورهای آن است) انتخاب گردیده، از آنچنان اهمیتی برخوردار است که جا دارد تأمل بیشتری کرده با کوشش برای فهم و درک مفهوم آن، ارتباطش را با مضامین سوره جستجو نماییم.

از استفهام انکاری «مادریک ما الطارق» معلوم می شود ماهیت این پدیده علیرغم آنکه لفظ و لغتش برای اعراب زمان نزول قرآن مجهول نبوده، مبهم و ناشناخته بوده است. بطوری که نه تنها مردم عامی، بلکه پیامبر عظیم الشانی که مخاطب و حامل وحی بوده، با استفهام «مادریک؟» ناآشنای به این پدیده نشان داده می شود. تنها به همین توضیح اکتفا می شود که «طارق» ستاره ای پرتوافکن (نافذ و دارای تشعشعات رسوخ کننده) است:

(و ما ادریک ما الطارق، النجم الثاقب).

گرچه چنین پدیده ای، بس شگفت و دور از درک و دید علمی بشر معرفی شده است ولی به مدد همین چند ویژگی که در آیات فوق توضیح داده شده و با استفاده از دستاوردهای جدید فیزیک نجومی که مطلقاً قابل مقایسه با دانش بشری (در این زمینه) نسبت به زمان نزول قرآن نمی باشد، شاید بتوانیم به توفیق الهی به فهم کیفیت این پدیده شگفت نزدیک شویم.

از معنای لغوی کلمه «طارق» و توضیح «النجم الثاقب» چند مشخصه می توان استخراج کرد و آنها را با پدیده های شناخته شده در آسمان مقایسه نمود. اولاً در کلمه «طارق» دو مفهوم: ۱- کوبندگی، فشردگی، ضربات هموارکننده، ۲- حرکت در شب (تاریکی)،

مستفاد می‌شود و به همین دلیل در لغت عرب به راهپیمای در شب که قدمهایش به دلیل سکوت شبابه کوبنده و صدادار شنیده می‌شود طارق گویند. بنابراین باید در آسمان دنبال پدیده‌ای بگردیم که این دو خصلت یعنی کوبندگی و حرکت در تاریکی را داشته باشد.

ثانیاً از آیه «النجم الثاقب» می‌فهمیم که: ۱- پدیده موردنظر ستاره (نجم) است، ۲- ستاره‌ای نه خاموش و بدون پرتو، بلکه مشخصاً دارای تشعشع نافذ و رسوخ کننده‌ای است که این صفت، به عنوان حالتی ویژه و ممتاز معرفی شده است.^۱

اکنون با راهنمایی‌های چهارگانه‌ای که از آیات اولیه این سوره استخراج کردیم (کوبندگی، حرکت در تاریکی، ستاره بودن و پرتوافکنی فوق‌العاده) به سراغ آخرین دستاوردهای علم کیهان‌شناسی (COSMOLOGY) و فیزیک نجومی (ASTRO PHYSICS) می‌رویم تا ببینیم آیا ستاره‌ای با مشخصات فوق قابل مشاهده است یا خیر؟

مشخصات فوق را عیناً در ستارگان فوق سنگینی که وجود آنها از دو قرن قبل پیش‌بینی^۲ و در ۲۰ سال قبل توسط تلسکوپهای رادیویی دیده شده^۳ ملاحظه می‌نمائیم.^۴

این ستاره‌ها اولاً دارای حالت کوبندگی و فشردگی هستند. کوبندگی هر ستاره تابعی از جرم آن است. وقتی جرم یک ستاره زیاد می‌شود نیروی جاذبه وارده بر اتم‌های آن آنقدر زیاد می‌شود که در مرحله‌ای حتی الکترونها اتم‌ها را نیز شکسته و درهم می‌ریزد و آنرا به هسته می‌چسباند. این مرحله معمولاً در پایان عمر ستاره‌ها اتفاق می‌افتد. وقتی ستاره‌ای می‌میرد و منفجر می‌شود، لایه‌های خارجی ستاره با درخششی میلیونها برابر خورشید

۱. البته همه ستاره‌های فروزان (خورشیدها) ثاقب هستند ولی گویا ثاقب بودن «طارق» مشخصه ممتاز آن است که به دلیل شدت یا کیفیت آن، متمایز از دیگر ستاره‌ها شده است.

۲. برای نخستین بار «لاپلاس» از طریق مکانیک نیوتونی به این نتیجه رسیده بود که باید ستارگان بسیار سنگینی وجود داشته باشند که حتی نور هم نتواند از جاذبه آنها بگریزد. تا اینکه در سال ۱۹۱۵ «شوارتز چایلد» این قضیه را که مورد تأیید قانون تکامل ستارگان نیز بود بر اساس معادلات فرضیه نسبیت عام اینشتن ثابت کرد و بالاخره در سال ۱۹۳۰ اوپنهایم (پدر بمب اتمی) از طریق ریاضیات وجود قطعی آنها را اثبات نمود. از همه اینها مهمتر کشفیات یک دانشمند فلیچ انگلیسی بنام استیفن هالینگ است که علیرغم محرومیت از امکان نوشتن و حرکت، از طریق فرمولهای «کوانتوم مکانیک» به بزرگترین دستاوردهای علمی در این زمینه بعد از اینشتن نائل شده است.

۳. برای نخستین بار در سال ۱۹۶۷ دانشمندی که با تلسکوپهای رادیویی کار می‌کردند در کمبریج موفق شدند پرتوهای تابشی یکی از ستاره‌های فوق سنگین (نوترونی) را که لمعانهایی از پرتوهای ایکس و گاما و درخششهای محدود از نور ساطع می‌کرد بگیرند. از این ستاره‌ها که به ستاره‌های نوترونی یا تپنده معروف شده‌اند تاکنون بیش از ۳۰۰ نمونه دیده شده است.

۴. این ستاره‌ها انواع متعددی دارند که بر حسب جرم آنها به کوازارها، ستارگان نوترونی، حفره سیاه و... معروف هستند.

منفجر و بصورت گاز درمی آیند و هسته آن به حد باورنکردنی بدلیل جاذبه عظیمی که بر آن وارد می شود فشرده می گردد. طی این فشردگی که قطر ستاره ای بزرگتر از خورشید را به حدود ۲۰ کیلومتر تقلیل می دهد الکترونها همانند تعدادی توپ پینگ پنگ که فشرده شده باشد، با پروتونها ترکیب شده و درنوترون فرو می روند. در این حالت ماده دچار بهم ریختگی و استحاله می شود و تمامی جرم ستاره نوترون می گردد (ستارگان نوترونی). چگالی ستاره های نوترونی آنچنان است که سر سوزنی از آن یک میلیون تن وزن دارد. این ستاره های کوبیده و فشرده شده (طارق) به دلیل سنگینی فوق العاده و قطر محدود (حدود ۲۰ کیلومتر) به سرعتی باور نکردنی که حتی به صدها دور در ثانیه می رسد^۱ می چرخند و امواج بسیار نافذ و رسوخ کننده ای (ثاقب) از اشعه های مختلف صادر می نمایند.

بطور کلی تغییر حالت ستارگان هنگام مرگ آنها بستگی به جرمشان دارد. اگر وزن ستاره ای کمتر از $1/4$ وزن خورشید باشد، هنگام انفجار نهائی، هسته آن به جرم کوچک بسیار فشرده و کوبیده ای تبدیل می گردد که «کوتوله سفید» نامیده می شود. این هسته که بیش از یک میلیون برابر فشرده شده در کره ای تنها به حجم زمین تراکم می یابد. در این ستاره الکترونها آنچنان کوبیده شده و تراکم می یابند که موجودیت ماده تغییر می کند و ستاره بدون اینکه انرژی نورانی یا واکنش هسته ای داشته باشد به زندگی سرد خود تا موقعی که کاملاً خاموش و تبدیل به «کوتوله سیاه» گردد ادامه می دهد.

اگر جرم ستاره بین $1/4$ تا $3/2$ برابر خورشید ما باشد، هسته ستاره پس از انفجار، از ستاره های فوق الذکر نیز کوبیده و فشرده تر می شود. در این حالت علیرغم جرم بیشتر، قطر آن فقط حدود ۲۰ کیلومتر (در مقایسه با قطر مشابه قطر زمین برای کوتوله های سفید) می شود. و اختلاف فشار جاذبه به نقطه بالا و پائین اتم به آنجا می رسد که مانند فلز چکش کاری شده (مطرق) اتم ها پهن و شکسته می شوند و فقط نوترون می ماند. این حالت پیدایش ستاره های نوترونی است. اگر قرار بود خورشید ما به چنین سرنوشتی دچار می شد قطر آن تنها ۱۴ کیلومتر می شد!

و بالاخره اگر جرم ستاره ای بیشتر از $3/2$ برابر خورشید باشد، تغییر حالت هسته آن هنگام انفجار شگفت انگیزتر است. در این حالت نوترونها نیز کوبیده و متلاشی می شوند و ماده بکلی تغییر حالت پیدا می کند. وزن چنین ستاره ای آنچنان سنگین می شود که تنها یک هسته نوترون آن بیش از یک میلیارد تن وزن پیدا می کند (اگر زمین قرار بود به این مرحله

۱. یکی از این ستاره های تپنده که در سال ۱۹۸۲ کشف شد با سرعت ۶۴۲ بار در ثانیه می گردد.

می‌رسید $8/7$ میلیمتر قطر آن می‌شد!) چنین حالتی را دانشمندان «حفره سیاه» نامیده‌اند که تنها چند کیلومتر قطر دارد! حفره است به این دلیل که همه چیز را با نیروی جاذبه عظیم در خود می‌بلعد، سیاه است به این دلیل که حتی نور نیز با سرعت 300 هزار کیلومتر در ثانیه نمی‌تواند از جاذبه آن بگریزد.^۱

گرچه از حفره سیاه به دلیل جاذبه عظیم آن هیچگونه پرتوی صادر نمی‌گردد. اما از طریق ستاره‌های قرینه و همنشین این ستاره‌ها که بنوعی با آنها پیوند دارند، پرتوهای اشعه ایکس را با ماهواره‌هایی که از سال ۱۹۶۵ به بعد فرستاده‌اند کشف کرده‌اند و موقعیت برخی از این ستاره‌ها را (درحالی‌که هرگز دیده نمی‌شوند) مشخص نموده‌اند.

آنچه در نمونه‌های ذکر شده (هر سه حالت) به وضوح آشکار است کوبیدگی و فشردگی بیش از حد تصور آنهاست که مفهوم «طارق» را تداعی می‌نماید. در زبان عرب نیز به چکش «مطرق» می‌گویند.

ثانیاً مفهوم «حرکت در تاریکی» که از کلمه طارق در زبان عرب فهمیده می‌شود، کاملاً در مورد ستاره‌های سنگین صدق می‌کند. این نوع ستارگان که بر حسب نسبت جرم آنها به خورشید ما به سه دسته تقسیم می‌شوند،^۲ در تاریکی نسبی تا مطلق حرکت می‌کنند. دسته اول که به ستارگان کوتوله سفید نامگذاری شده‌اند، به دلیل اینکه هیچ منبع انرژی و واکنش هسته‌ای ندارند، فاقد تابش نوری فعال هستند و فقط گرمای باقی مانده از روزگاری را که هسته یک ستاره فروزان بودند بصورت تشعشع نوری مختصر از خود ساطع می‌نمایند. دسته دوم که به ستارگان نوترونی معروف شده‌اند، اصلاً دیده نمی‌شوند بلکه هنگام گردش به دور خود که با سرعت سرسام‌آوری انجام می‌شود، تابش‌هایی از قطبین مغناطیسی خود می‌پراکنند که عموماً پرتوهای اشعه‌های ایکس و گاما و در موارد معدودی درخشش‌هایی از نور می‌باشد. این پرتوها همانند چراغ قرمز متحرک ماشین پلیس یا فانوس‌های دریائی و چراغهای راهنمایی کننده فرود هواپیما که به دلیل گردش حول یک محور متناوباً نورافشانی

۱. نیروی الکترومغناطیس که 10 برابر نیروی جاذبه است در اینحالت مغلوب نیروی جاذبه می‌شود و نمی‌تواند از فضای ستاره خارج شود
 ۲. ستاره‌های تا $1/4$ برابر خورشید، ستاره‌های از $1/4$ تا $3/2$ برابر خورشید و ستاره‌های بزرگتر از $3/2$ برابر خورشید تا به مراتب بزرگتر

می کنند، از زمین توسط تلسکوپهای رادیوئی گرفته می شوند و از آنجائی که در فواصل زمانی منظم بسرعت از کنار ما می گذرند آنها را بصورت درخشش هائی از نور «احساس» می کنیم ولی در واقع نوری ندارند و با چشم غیر مسلح هرگز دیده نمی شوند.

و بالاخره سومین دسته ستارگان فوق سنگین که «حفره سیاه» نامیده شده اند، در تاریکی مطلق حرکت می کنند و هیچ گونه نور و تابشی ندارند و هیچ پرتوی از محیط آن بدلیل جاذبه عظیم نمی تواند خارج شود^۱.

ثالثاً «ثاقب» بودن این ستارگان از نظر علمی بسیار روشن است. باید توجه داشت ثاقب بودن با نورانی بودن تفاوت دارد. در این سوره، «طارق» را با جمله «النجم الثاقب» توصیف کرده است. اگر قرار بر وصف روشنی و فروزش آن بود کلمه ضیاء یا وهاج و... مناسب تر بود. پس مشخصه ستاره ای که «طارق» نامیده شده کیفیت ثاقب بودن آن است. معنای ثاقب را کتاب قاموس قرآن نافذ و پاره کننده گرفته است. اشعه خورشید، تابش های مغناطیسی ستارگان و پرتوهای کیهانی را به دلیل آنکه فضا را می شکافند و در فواصلی به درازای میلیونها سال نوری نفوذ می کنند ثاقب می گویند. هر سه دسته ستاره های سنگینی که فوقاً باجمال توضیح داده شد، اشعه های مختلفی ساطع می کنند که بشدت نافذ و خارق پرده های فضائی بوده و در عمق کیهان نفوذ می نمایند^۲.

لازم به یادآوری است که لفظ «ثاقب» علاوه بر آیه فوق، در آیه ۱۰ سوره صافات نیز بکار رفته است که در آنجا هم نافذ بودن و شکافتن و پیش رفتن مورد نظر می باشد (... فأتبعه شهاب ثاقب)

سیستم حفاظتی انسان (جواب سوگند)

بدنبال سه آیه نخست این سوره که سوگندی به آسمان و «طارق» و توصیف آن است، نتیجه و جوابی در ارتباط با سیستم حفاظتی که بر تمامی انسانها گمارده شده گرفته می شود: (ان کل نفس لّما علیها حافظ).

۱. علاوه بر سه دسته ذکر شده ستاره های دیگری بنام «کوازار» شناخته شده اند که مشابهت هائی با ستاره های نوترونی دارند ولی فوق العاده پراثری و دارای منبع رادیوئی نیرومندی هستند. آنها علیرغم بعد مسافتی که با زمین دارند (نزدیک ترین آنها ۱۲ میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارد) پرتوشان به زمین می رسد، احتمال هم دارد که منظور از «طارق»، «کوازار»ها باشد (والله اعلم).

۲. در مورد ستاره های حفره سیاه، گرچه خود اشعه ای ساطع نمی کنند ولی همانطور که اشاره شد، از طریق قرینه و هم نشین خود (ستاره آبی - غول آبی) که نمونه کشف شده آن ۳۰ برابر خورشید ما وزن دارد به وسیله دیسک مشخصی که از گازهای فشرده تشکیل شده اشعه ایکس ساطع می کند.

همانطور که گفته شد، این آیه که در مقدمه سوره طارق واقع شده حفاظتی را که در آخرین آیه سوره بروج مطرح شده (بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ) تعمیم و نشان می دهد که نه تنها قرآن، بلکه انسانها نیز در یک سیستم معین حفاظتی تحت مراقبت هستند (از نظر حیات و حرکات عملی). این حفاظت همان است که فرشتگانی بر آن گمارده شده اند (۸۲/۱۰) ان علیکم لحافظین کراماً کاتبین) یا حفاظت حیات آدمی در برابر عوامل مرگ زائی می باشد که او را تهدید می نمایند (۶/۶۱) هو القاهر فوق عباده یرسل علیکم حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون). و از طریق فرشتگانی که از مقابل و پشت سر نهبانی می کنند تأمین می شود (۱۳/۱۱) له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امرالله... به این ترتیب خداوندی که حافظ همه چیز است و اصولاً حفیظ یکی از نامهای نیکوی او است (ان ربی علی کل شیء حفیظ - و ربک علی کل شیء حفیظ) تمامی مخلوقات خود را در نظام ویژه ای که مختص همان پدیده است تحت حفاظت قرار می دهد.

و اما ارتباط این مسئله را با سوگندهای ابتدای سوره نیز باید مورد تدبر قرار داد. چرا که منطقی نیست به چیزی قسم خورده شود که ارتباطی با جواب و نتیجه جواب نداشته باشد. گرچه ارتباط بسیاری از سوگندهای قرآن را با جواب آنها درک نمی کنیم ولی از همان مقداری که می فهمیم روشن می گردد که همواره رابطه ظریفی میان آن دو وجود دارد. اینک می خواهیم ببینیم با توضیحاتی که در مورد ستاره های سنگین و ماهیت آنها دادیم چه ارتباطی میان «طارق» و حفاظت از انسان برقرار است؟

چنین بنظر می رسد (والله اعلم) که ستاره های فوق سنگین، بخصوص «حفره سیاه»ها بدلیل نیروی جاذبه عظیم خود نقش حفاظتی اصلی را در مجموعه های کهکشانی یا خوشه هائی از آنها بعهد دارند و بقیه ستاره ها را در مدارهای حساب شده ای بطور متعادل حفظ می نمایند. مطابق فرضیات و مشاهدات اخترشناسان توده های بیشماری از ستارگان پیرامون برخی از این نوع ستارگان که فوق العاده کوچک و فوق العاده سنگین هستند حرکت می نمایند. بنابر این ممکن است پدیده ای با حجم فوق العاده کوچک بدلیل ماهیت متفاوت خود (جرم فوق العاده سنگین) روی پدیده هائی با حجم میلیاردها برابر خود تأثیر گذاشته آنها را در مدار جاذبه ای خود حفظ نماید. چنین است حفاظت انسان توسط نیروهای (فرشتگان) معینی که خداوند گمارده است (الله اکبر).

از بی نهایت بزرگ تا بی نهایت کوچک

پس از چهار آیه مقدمه سوره، نظر انسان را با فرمان «فلینظر الانسان...» از پدیده‌های بی نهایت بزرگ و سنگینی (به مقیاس نسبت‌های دنیائی) که در آسمانها وجود دارد، و طارق نمونه‌ای از آنهاست، به پدیده‌های بی نهایت کوچکی که در همین زمین خاکی وجود دارد منحصر می‌نماید تا عیناً همان عظمت‌ها را در ذرات فوق‌العاده کوچک و نادیدنی مشاهده کرده وحدت تدبیر و قدرت و «ربوبیت» عام رب‌العالمین را با صور مختلفه آن در انواع پدیده‌ها تصدیق نمایند. در این حالت انسان باید از مخلوقات خداوند در آسمانها به منشأ آفرینش خود نظر کند (فلینظر الانسان مم خلق) که چگونه از ذره ناچیزی که حالت جهنده داشته خلق شده است. مقایسه کیفیت «طارق» و پیدایش آن، با آنچه در باره نطفه اولیه انسان توضیح داده شده بسیار جالب است و مشابهت اطوار و حرکات دو پدیده بسیار بزرگ و بسیار کوچک را نشان می‌دهد: «طارق» حالت ثابت دارد و عصاره وجودی خود را بصورت تشعشعات نافذی پرتوافکن می‌کند و پرده‌های فضا را می‌شکافد و تا فواصل میلیونها سال نوری جهش می‌نماید. نطفه اولیه انسان نیز حالت جهشی (دافق) دارد و به مکان مناسبی که برای آن مقدر شده می‌شتابد. نور و اشعه‌های دیگری که به زمین می‌رسد از میان ستاره‌های فوق‌العاده سنگین و فضای بیکران میان آنان با گازهای فوق‌العاده سبک عبور می‌کند، نطفه انسان نیز از میان عناصر «صلب» و سنگین و مؤثر و مواد نرم اثرپذیر عبور می‌نماید^۱ (یخرج من بین الصلب و الترائب). همانطور که در فضای لایتناهی دائماً از میان مواد سرد و خاموش گازهای منبسط، اجرام داغ و نورانی و متراکم بوجود می‌آید و قوای فاعلی و ماده انفعالی دست‌اندرکاراند، در زمین خاکی و در میان عناصر سخت و نرم بدن انسان (صلب و ترائب) حرکات و فعل و انفعالاتی رخ می‌دهد که منجر به بروز حیات می‌شود و همچون ستاره‌ای که تحت تأثیر جاذبه و ضربات کیهانی از گازهای پراکنده و متفرق متولد می‌شود موجودی پا به عرصه وجود می‌گذارد.

رجعت

به دنبال نمایش جریان حیات در پدیده‌های بزرگ و کوچک، از ستاره تا سلول،

۱. همچنانکه در سوره نحل خداوند شیر خالص و گوارائی را که انسان مصرف می‌کند محصول و نتیجه فرآیندی معرفی می‌کند که در شکم حیوان شیرده می‌گذرد. خونی که اطراف شکم جریان دارد عناصر و مواد هضم شده را جذب و تبدیل به شیر می‌کند. بنابراین شیر از بین سرگین و خون عبور می‌کند (ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبناً خالصاً سائغاً للشاربین (نحل ۶۶)).

قطعیت و حتمیت «رجعت» انسان را بسوی خدا با حروف تأکید اَنَّ و لام بیان می نماید: «اِنَّهٗ علی رجعه لقادر»، و جالب اینکه در ۳ آیه بعد به ماهیت ذاتی «رجعت پذیری» آسمان نیز سوگند می خورد (والسمااء ذات الرجوع) و نشان می دهد همچنانکه آسمان و ستاره ها و پدیده های مربوط به آنها ذاتاً رجوع کننده هستند، انسان نیز به عنوان جزئی از عالم و مخلوقی از مخلوقات خدا، تابع این قانون جاری و ساری می باشد و خداوندی که او را از نطفه ناچیزی از میان فعل و انفعالات مواد سخت و نرم برآورده، پس از مرگ و پوسیدگی قادر خواهد بود مجدداً او را به حیات دیگری رجعت دهد.

آنچه در گسترده آسمان با تلسکوپهای عظیم تا فواصل میلیونها سال نوری مشاهده می شود تولد، زندگی و مرگ مستمر ستارگان است، هر روز ستاره های عظیمی منفجر و متلاشی می شوند و از مواد پراکنده شده آنها که بصورت گازهای مختلف در فضای بیکران سرگردانند ستاره های دیگری متولد می شوند. درست مثل طبیعت زمینی که جسم مردگان در میان خاک پوسیده و تبدیل به مواد مناسبی برای گیاهان می شود و با استفاده حیوانات از گیاهان، و انسان از هر دو، مجدداً حیات نوینی به شکل نطفه سرمی زند (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً اخری). ستارگان گرچه هنگام مرگ منفجر و متلاشی می شوند ولی هسته آنها بصورت بسیار فشرده به نسبت میلیونها بار کوچکتر باقی می ماند. آیا از انسان هم پس از مرگ سلولی به عنوان خلاصه و عصاره چیزی باقی می ماند که دست نخورده و ترکیب نشده با عناصر دیگر حفظ شود؟ والله اعلم

آنچه در جریان حیات در بستر زمین یا آسمان بوضوح مشاهده می شود همین رجعت دائمی و سیر دایره وار پدیده های حیات و تکرار مستمر آن است. برآستی انسان چقدر باید نادان باشد که رجعت خود را علیرغم مشاهده حاکمیت جریان رجعت بر جهان هستی انکار نماید! آنچه بدیهی است آفرینش بعدی از آفرینش نخستین ساده تر است (و هو اهوون علیه) پس آفریدگار انسان بدون شک و تردید بر زنده کردن او پس از مرگ قادر می باشد (انه علی رجعه لقادر) و این برگرداندن در روزی خواهد بود که همه اسرار و پنهانی ها در معرض آزمایش قرار می گیرد (یوم تبلی السرائر) و اعمال و مکتسبات انسان و رازهای نهانی او که در پرده نظام دنیائی پنهان بود آشکار و برملا می گردد و هرکس به تناسب کارنامه عملش، بدون آنکه برخوردار از نیرو یا ناصری خارج از خود باشد (فماله من قوه و لناصر) سرنوشتی در طریق جهنم یا بهشت پیدا می کند.

سوگندی دیگر بر آسمان و زمین

پس از بیان قانونمندی رجعت در عالم انسانها و حیات مجدد آدمی در روزی که اسرار برملا گشته و مکتسبات در معرض آزمایش قرار می گیرند و هرکس بتناسب عملکردش جزا می گیرد، مجدداً به آسمان و زمین سوگندی یاد می شود و از آن نتیجه و جوابی در جهت اثبات جدی بودن (نه شوخی و بیهوده بودن) تحقق آن روز گرفته می شود:

والسما ذات الرجوع، والارض ذات الصدع، انه لقول فصل و ماهو بالهزل

اگر ماهیت «رجع» داشتن آسمان و «صدع» داشتن ذاتی زمین را آنچنان که مفسرین گفته اند همان خاصیت گردش باد و ریزش پی در پی باران از آسمان و شکافتن زمین بخاطر یخ بندان زمستان یا قدرت رویش درختان و آثار شیمیائی و فیزیکی آن بگیریم، رجعت و برگشتی را مشاهده می کنیم که همه ساله در فصل بهار تحقق می یابد و دائماً مواد و عناصر زمینی به اشکال و انواع مختلف با یکدیگر ترکیب شده و از هم جدا می شوند و انواع جمادات، گیاهان و حیوانات را بوجود می آورند. اما اگر منظور آیه بالاتر از این حدود و ناظر به طبیعت برگشتنی کل آسمانها (نه جو زمین) و ماهیت شکافته و جداشدنی زمین (از منظومه شمسی، خوشه کهکشانی یا کهکشان) باشد، دامنه «رجعت» در نسبت عمومی و کلی تری مطرح می گردد که ابعاد گسترده ای دارد.

نتیجه ای که از این دو سوگند گرفته می شود، فصل بودن (نه هزل بودن) وعده قیامت یا قرآنی است که چنین اخباری را بیان داشته است. همانطور که گفته شد باید رابطه ای میان سوگندها با این نتیجه برقرار باشد تا از توجه به ماهیت «رجعت» دار آسمان و «صدع» دار زمین بتوان به فصل بودن این خبر پی برد.

در آیات متعددی از قرآن روز قیامت را به دلیل حدفاصلی که میان دنیا و آخرت ایجاد می کند، یا از آنجائی که پایان نظام دنیائی و سرفصل نظام اخروی را اعلام می کند «یوم الفصل» نامیده است، در رجعت پدیده های عالم از ذره تا کهکشان نیز فصل جدائی و مقطعی وجود دارد که پدیده تغییر حالت و ماهیت می دهد (متولد می شود یا می میرد و یا تغییر کیفیت می دهد). به همین ترتیب که ماهیت ذاتی «رجعت» آسمانها و ماهیت شکافته و جداشدنی زمین به وضوح «انفصال» و جدائی آشکاری را نشان می دهد، گفتار قرآن نیز که خبر از تحقق روز آشکارشدن اسرار را می دهد (یوم تبلی السرائر) گفتاری قطعی و جداکننده حق و باطل می باشد (انه لقول فصل و ماهو بالهزل).

آزادی و اختیار انسان

پس از آیات روشنی که از تدبیر و ربوبیت رب العالمین در جهان هستی، از ذره زمینی

تا ستاره آسمان ارائه می‌دهد، تا طبیعی بودن «رجعت» و جریان دائمی تجدید حیات پدیده‌ها را تبیین نماید، در پایان سوره برای اینکه مبدا مخاطب آن، با توجه به این عظمت‌ها و حقایق انکارناپذیر، بخاطر باوراندن منکران و بایمان سوق دادنشان، اکراه و اجبار را به مصلحت آنها بشناسد یا در برابر توطئه و ترفند و مکر و کید آنها متوسل به شیوه‌های بشری گردد، تأکید بر خویشتن داری و «مهلت» بخشی می‌کند تا هرکس در این دار ابتلاء و آزمایش، سرنوشت خویش را با آزادی و اختیار رقم زند. چرا که باور کردن این حقایق و ایمان به پروردگار عالم و روز برملاشدن اسرار، امری قلبی و درونی است که اکراه و اجبار را راهی بر آن نیست و جز اراده و خواست شخص و ذکر و تزکیه‌ای که متعاقب آن بیاید امکان‌پذیر نمی‌باشد.

در این آیات همین قدر به پیامبر اکرم، که نگران کارسازی کیدهای کافران می‌باشد اطمینان داده می‌شود علیرغم کیدهای مستمر آنان (انهم یکیدون کیداً)، خداوند نیز کیدی دارد (واکید کیداً) که کید آنها را خنثی و آنها را مغلوب می‌کند^۱، چرا که کید خداوند استوار و متین است (ان کیدی متین).

وظیفه‌ای که در آخرین آیه این سوره برای پیامبر اکرم (ص) صریحاً معین شده، مهلت دادن به کافران است، انهم نه مهلتی با قهر و غضب و خشم و خشونت، بلکه مهلتی که مراد در آن بکار رفته باشد (فمهّل الکافرین امهلهم رویداً).

این کلمه از ریشه «اراده» گرفته شده و جمعاً ۹ بار در قرآن بکار رفته است که ۷ مورد آن در داستان حضرت یوسف و «مراد» زنان درباری مصر و برادران او برای منحرف کردن «اراده» اش آمده است.^۲ و اتفاقاً در تنها مورد دیگری (به غیر از سوره یوسف و این سوره) که این کلمه در قرآن بکار رفته نیز موضوع مراد در رابطه با تمایلات و انگیزه‌های جنسی که در قالب داستان تلاش و مراد قوم لوط نسبت به مهمانان آنحضرت می‌باشد^۳. معنای مراد در کلیه این آیات تلاشی توأم با هنرمندی و ظرافت و با لطائف الحیل برای تسلیم اراده دیگری می‌باشد. ممکن است این تلاش در زمینه غرائز جنسی و روابط زن و مرد باشد یا در زمینه حسادت و رقابت (همچون مراد برادران یوسف برای فریب پدر و بردن برادر

۱. در مورد معنای کلمه «کید» که تهیه طرح و تلاش برای جلوگیری از موفقیت و پیروزی حریف می‌باشد توضیحات بیشتری لازم است که خوانندگان علاقمند می‌توانند به نوشته «اسماء الحسنی» از همین قلم مراجعه نمایند (چاپ شرکت انتشار).

۲. همه این آیات در سوره یوسف آمده است. آیات: ۲۳-۲۶-۳۰-۳۲-۵۱-۶۱

۳. قمر ۳۷ (ولقد راودوه عن ضیفه فطمسنا علی اعینهم).

بهمراه خود) و یا در زمینه اصلاح نفوس و تغییر آرمان و اراده‌ها از زندگی دنیائی به زندگی جاوید آخرت و از خودپرستی. فرمانی که به پیامبر اکرم داده شده چنین شیوه‌ای است تا با نهایت ملایمت و مدارا و مهر و محبت و عشق و عاطفه کافران را مهلت داده بسوی خالقشان جذب نماید.

خلاصه

این سوره با سوگند به آسمان و صورتهای ستارگان آغاز می‌گردد تا ربوبیت و قدرت رب العالمین را در تغییر حالت پدیده‌های بی‌نهایت بزرگ آسمانی نشان دهد، آنگاه به ذره بینهایت کوچک نطفه اولیه انسان نظرها را متوجه می‌سازد تا همان قوانین را که بر سراسر عالم ماده حاکمیت دارد در مقیاسی کوچکتر در منشأ نخستین خود مشاهده نموده «رجعت» را باور کنند. بار دیگر با سوگند بر ماهیت ذاتی «رجعت» پذیر آسمانها و ماهیت شکاف بردارنده و جدا شونده زمین، که انفصال و انفکاک را نشان می‌دهد، بر «فصل» بودن قرآنی که با وعده خود میان حق و باطل فصل و جدائی می‌افکند تأکید می‌نماید و سرانجام در پایان سوره بر اختیار و آزادی انسان در قبول یا انکار این حقایق، در ظرف زمانی مهلتی که خداوند برای ابتلای انسانها مقرر فرموده (مدت زندگی دنیا) تأکید می‌نماید تا کافران بدست خود به محکومیت ابدی و مؤمنان به رستگاری نائل شوند.

آهنگ سوره - این سوره علی‌رغم کوتاهی آن با ۷ حرف متنوع (ق - الف - ع - ل - ب - ط - ر) ختم می‌شود.